

واژه‌ای چند (از) آذربیدمارسپندان

«واژه‌ای چند از آذربیدمارسپندان»، سخنانیست
پندآمیز و اندرزهایست منسوب به آذربیدمارسپندان،
اندرزید و موید بزرگ زمان شاپوردوم ساسانی،
که در هنگام مرگ بجهانیان گفته و آموخته است.
این متن دارای تقریباً ۱۲۷۰ کلمه در ۱۷۲
سطر، و جزء متون پهلوی (ج ۲) چاپ دستورمینوچهر
جاماسپ اسانا^۱ است (صفحات ۱۴۴-۱۵۳) که آنهم
از روی مجموعه MK که بسال ۱۳۲۲ میلادی بدست
مهرآبان کیخسرو نامی رونویس شده، تهیه گشته
است؛ و در میان متنهای «پیمان کدخدائی»
(patmān i katak xʷatāih) و «داروی خرسندی»
(dāruk i xunsandih) جای دارد.

این متن را در سال ۱۹۳۰ سهراب کاوس‌چی
دستور مهرچی رانا بانگلیسی و گجراتی ترجمه کرده
و آوانوشتی از آن نیز داده است^۲ و پس از او در
۱۹۵۶ R. C. Zaehner ترجمه این متن را بانگلیسی
در کتابش بنام «تعالیم مغان» آورده است^۳
درینجا متن پهلوی و حواشی آن که عیناً از روی متن

۱ - Dastur Jamaspji Minocheherji Jamasp-Asana: The Pahlavi Texts; Bombay, 1913.

۲ - Sohrab Kavasji Dastur Meherji Rana: Denā vâjak i aichand i Atropât Mâraspandân; Bombay, 1930.

۳ - The Teaching of the Magi; London, 1956.

جاماسب اسانا عکس برداری شده و ترجمه فارسی و یادداشتهای لازم از نظر خوانندگان میگذرد. امید است که سودمند افتد.

برای اطلاع بیشتری رجوع شود به مقدمه متون پهلوی چاپ جاماسب اسانا. ج ۲. ومقاله West در Grund. d. Iran. pilol. ص ۱۱۴.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

1147 1401222222 1222222222 2222222222 2222222222

24 1222222222 2222222222 2222222222 2222222222 2222222222 2222222222

25 2222222222 2222222222 2222222222 2222222222 2222222222 2222222222

26 2222222222 2222222222 2222222222 2222222222 2222222222 2222222222

27 2222222222 2222222222 2222222222 2222222222 2222222222 2222222222

28 2222222222 2222222222 2222222222 2222222222 2222222222 2222222222

29 2222222222 2222222222 2222222222 2222222222 2222222222 2222222222

30 2222222222 2222222222 2222222222 2222222222 2222222222 2222222222

31 2222222222 2222222222 2222222222 2222222222 2222222222 2222222222

32 2222222222 2222222222 2222222222 2222222222 2222222222 2222222222

33 2222222222 2222222222 2222222222 2222222222 2222222222 2222222222

39 MK JJ 40 MK, JJ add 16. 41 MK, JJ 42 JJ 43 MK, JJ om. 44 MK omits. 45 MK torn; DP 46 JJ 47 MK torn; JJ omits 2. 48 JJ 49 MK, JJ om. 50 JJ adds 25. 51 JJ omits.

واژه‌ای چند [از] آذربیدمارسپندان

۱- این واژه‌ای چند (است از) آذربیدمارسپندان (که) اندر هنگام در گذشت به جهانیان گفت و آموخت^۱ که : بیاد دارید و بخاطر بسپارید^۲ و کار بندید : انبار مکنید کیتان نیاز بر نرسد ، چه انبار^۳ نیاز کم نرسد . ۲- تنها انبار (کردن) پارسائی خوبست ، کوشید و کار و کرفه (کنید) چه تنها چیزی که به انبار داشتن شاید، پارسائی است .

۳- کین به اندیشه مدارید کیتان دشمنان بر نخیزند . ۴- و بنگرید که از ، دشمن به کین کشتن^۴، چه ریش و زیان و نابودی^۵ شاید بر آمدن ؛ کین اندر دل خویش گوارید و دشمن به کین مکشید^۶ چه پیداست که انکو کمترین کین را فراموش کند او را به پل چمنود (؟)^۷ از بزرگترین بیم برهاند .

۵- اندر پیشاماری و پساماری^۸ سخن براستی گوی که بدادستان نجات دهنده تر^۹ بود . ۶- چه پیداست که مرد به گواهی راست دادن پارسا بود ، و دروند بود او که گواهی راست^{۱۰} ندهد .

۷- باندازه خورید^{۱۱} تا دیر پای باشید ؛ ۸- چه باندازه خوری^{۱۲} ، به تن

۱- متن = cāst = آموخت . ۲- متن = pat daxlak dārit .

۳- جمله آشفته است و بایستی کلماتی از آن افتاده باشد ، ظاهراً جمله چنین معنی باید داشته باشد : چون انبار کنید نه خود خورید و نه بمردم دهید و ازینرو بشما نیاز کمتر نرسد ؛ گوئی یاد آور این ضرب‌المثل شیرازی است : نه خود خوری نه کس دهی ، گنده کنی بسگ دهی .

۴- متن = زدن = کشتن . ۵- متن = awin butakih . ۶- متن = مزید

دشمن به کین . ۷- متن = cyawtlg .

۸- دردعوی ، چه شاکی ، باشی چه مشتکی عنه ؛ پیشامار = دادخواه یا «خواهان» و پسامار = «خوانده» و بداد خوانده شده . ۹- متن = buxtaktar : ۱۰- متن = او که دارد و ندهد ؛ باید واژه‌هایی از متن افتاده باشد .

۱۱- متن = patmān xvarišn . ۱۲- متن = patmān xvarišnih .

نيك است و باندازه گوئی^{۱۳}، به روان^۹ و نیز اندك - خواسته‌ترین^{۱۴} مرد چون خیم معتدل^{۱۵} (داشته باشد) توانگر است. اندازه (= اعتدال) به روان بیش کن تا به شکم^{۱۰}، چه مرد شکم - انبار بیشتر آشفته روان بود.

۱۱- زن از پیموند خویش کنید کیتان پیموند دورتر (ن) رود، ۱۲- چه (تباهی) این از بزرگترین آشوب و کین و زیانی که به آفریدگان هورمز آمده (است)، بیشتر بود که دخت خویش (بزنی به پسر دیگر کسان) بدهند و پسر خویش را دخت کسان بزنی خواهند، تادوده تباہ شود^{۱۶}

۱۳- از گوشت گاو و گوسفندان خوردن سخت پهریز کنید کیتان ایدر و آنجا^{۱۷} آمار سخت بود، ۱۴- چه مردی که گوشت گاو و گوسفند خورده است، دست اندر گناه دارد. گناه در آنچه اندیشد و گوید و کند، ۱۵- و چون^{۱۸} خورید، دست اندر گناه دارید، حتی اگر به دیگر جای، اشتری را، مردی (دیگر) به کشد (وشما از آن خورید)، ایدون بود کش به دست خویش کشته باشید.

۱۶- کاروانیان پذیر باشید^{۱۹}، کتان ایدر و آنجا^{۱۷} بهتر پذیرند. ۱۷- چه آنکه دهد ستاند و سودی هم (از آن برد). درمهمانی^{۲۰} آنجا نشینید کیتان نشانند

۱۳- متن = patmān gubišnih . ۱۴- متن = andak xvāstaktom

۱۵- متن = patmān xēm

۱۶- متن = bē vnasēt

۱۷- اینجهان و آنجهان . ۱۸- کلمه ناخواناست؛ متن = mtwkek ، شاید بتوان قسمت اخیر کلمه را گزک gazak - خواند، یعنی « هر چه بدان تغییر ذائقه کنند در شراب » و « چیزی که بعد از شراب خورند » (نک . برهان و حاشیه آن بتصحیح استاد معین)؛ و رویهم شاید بتوان maḡgazak = می گزک، و یا mihrgazak = لقمه دوستی، تکه‌ای که از سر مهر گرفته بهم بدهند و یا بدهان هم بگذارند (؟)، خواند .

۱۹- از کاروانیان پذیرائی کنید؛ شاید واژه « کاروانیان » در اصل kârdâkân (= مسافر) بوده است (نک . درخت آسوریک بند ۱۸ ، متون پهلوی ج ۲ ، جاماسپ اسانا ، ص ۱۱۰) و در هر دو صورت درست است . ۲۰- متن = خورن .

چه گاه مه آنجا(ست) که مرد بیه ، نشیند^{۲۱}

۱۸- جاها را مکوشید، چه مردیکه برای جاه کوشد، بیشتر آشفته روان بود .

۱۹- به کرفه همداستان (باشید) و به گناه همداستان (نباشید)^{۲۲} ، به نیکی

سپاسدار و به زشتی^{۲۳} خرسند، و از دشمن دور (باشید) به (کار) کرفه گزندى (مرسانید)^{۲۴}

و بیدی یاز مباحید^{۲۵} .

۲۰- چون (تان) سخت‌ترین چیز رسد به یزدان و دین به گمان مباحید .^{۲۶}

۲۱- نه بسیار شاد باشید چونتان نیکی (فرا) رسد ، ۲۲- (و) نه بسیار

اندوهگین باشید چونتان بدی فرا رسد^{۲۷}

۲۲- به زشتی خرسند و به پریشانی باربردار (باشید) ، به زندگی گستاخ

مباحید بلکه به کنش نیک گستاخ باشید . ۲۴- چه نیکوکاران را کنش خویش

داور و بدکاران را آن خویش همال ۲۵- [چه] از اندیشه و گفتار و کردار^{۲۸} ،

کردار سرآمد^{۲۹} (است) .

۲۶- چه به من، آذربیدمارسپندان؛ آسیب و گزندى نبود که پیش آید (مگر)

آنکه شش گونه رامش ازش پذیرم؛ ۲۷- نخستین شادمانیم^{۳۰} اینکه گزندم

(هم)ین (است که بمن فراز آمده است) ، چه ازین بدتر (نیز) تواند بودن .

۲۸- ددیگر اینکه گزندم به روان (نیامد) ، بلکه به تن آمد ، چه به تن

بهتر تواند گذشتن که به روان . ۲۹- سدیگر اینکه از آسیمهائی که مرا باید

۲۱- سنج . شرف‌المکان بالمکین .

۲۲- متن = jut - dâstân - جدا دادستان ، ناهمداستان ، سنج پوریوتکیشان

بند ۳۵ . ۲۳- متن = patiyârak . ۲۴- متن = pat kârfak nê vzandkâr = به

کرفه ناگزندکار (باشید) ۲۵- سنج . پوریوتکیشان بند ۳۵ .

۲۶ = شک مکنید . ۲۷- متن = برسد .

۲۸- متن ، منشان و گوشنان و کنشان . ۲۹- متن = pahlumtar .

۳۰- متن = âpatihâ .

فرا رسد^{۳۱}، یکی گذشت . ۳۰ - چهارم شادمانی که مرا پیش آید اینکته : من مردی آنچنان نیمکم که اهریمن گجسته^{۳۲} دروند و دیوان ، بهی مرا، این گزند به تن من کردند . ۳۱ - پنجم اینکته هر که بدی کند و گزند (رساند) ، به خود یا به فرزندان(ش) باز) رسد و (چون) آن (گزند) بمن (فراز) آمد به فرزندان من نرسد . ۳۲ - ششم اینکته اهریمن دروند و دیوان هر گزند (و آزاری) که دهند، برای افریدگان هورمزداشته اند، و آن (گزند) که به من (فراز) آمد از گنج اهریمن کاست و آنرا به به (دین) دیگری روا داشتن^{۳۳} نتوان .

۳۳ - از بدچشمی و خودپرستی و دشمنی . بهان و خشم و آزاری و دشمنی و دروغ سخت پهریزید ، که تان تن بدنام و روان دروند نبود .

۳۴ - به بدان بدی مکنید^{۳۴} چه بدی او، خود ، از کردار خویش (بدو) رسد .

۳۵ - برای پیروزی (؟) بر بدان، نیرومندی بهی را بیاد و نشان دارید .

۳۶ - که بود که به بدان پیوست و بفرجام پشیمان نبود ؟

۳۷ - بهی کن چه بهی به . نیک است بهی چونکه بدان نیز بهی را

ستایند . ۳۸ - هر چه دانید که خوب (است) کنید و هر چه دانید که نه خوب (است)

مکنید . ۳۹ - هر چه تان به خویشتن نه نیک آید^{۳۵} با دیگر کس مکنید .

۴۰ - بر روان گله کردن خوار مدارید^{۳۶} .

۴۱ - یک نامه دارید (ای) مردمان! منگریید به هر دو کامه (= کام تن و روان)،

۳۱ - متن = *dāst ēstēt* . ۳۲ = ملعون . ۳۳ - متن = کردن .

۳۴ - متن = میندازید . ۳۵ - متن = *sahēt* .

۳۶ - معنای این جمله مفهوم نشد .

۳۷ - متن = یک نامه اید ، مردمید ؛ مقصود از نامه بایستی « نامه اعمال » مردمان

باشد که طبق روایات دینی ، فرشتگان موکل ، کارهای نیک و بد آدمی را برای پاداش و آبادافراه بر آن نویسند . نیز ممکنست چنین ترجمه کرد . یک نام دارید ، مردمید ، نک .

R. C. Zaehner ; *The Teaching of the Magi* ، ص ۱۱۳ .

۴۲- چه تن و روان هر دو همکامه نبوند، ۴۳- چه تن را به تن کامگی شاید داشتن و روان را به روان کامگی.

۴۴- به هر گاه، کین را، گناه (مکنید) بلکه به کار کرفه کردن کوشا باشید.

۴۵- ورن (= حرص، شهوت) را، داد نیک بمهلید. ۴۶- برای خشم از کس، بیگناهان را از (روی) ستیز^{۳۸} مز نید (= مکشید).

۴۷- کین را پیمان شکنی^{۳۹} مکنید تا به کرده خود گرفتار نشوید.

۴۸- به زنان گستاخ مشوید که به شرم و پشیمانی نرسید. ۴۹- راز

بزنان مبرید کیتان رنج بی بر نبود.

۵۰- (از) بیخردان^{۴۰} فرمان مپذیرید که به نابودی نرسید. ۵۱- چه چهار جفت^{۴۱}

چیز مردم را بیش بکار اندر باید: خرد و هنر، دیدن و دانش خواستن، توانگر و رادی

خوب گفتاری و خوب کرداری. ۵۲- چه هنر کش خرد همراه نیست^{۴۲}

(چون) مرگ است به تن مرد؛ ۵۳- دیدن کش دانش (خواهی) همراه

نیست (چون) تن پیکری است نگاشته؛ ۵۴- توانگری کش رادی همراه نیست

۳۸- متن = $ih + stift < stiftih$. در فارسی ستپیدن (بکسر اول و ثانی)

وستپیدن، یعنی لجاجت و ستیز کردن، آمده است و همچنین ستپهنده و ستپهنده گی و ستپش

وستهی و سته بکار رفته است (نک برهان و حواشی آن از استاد معین)، ستفت اسم مصدر

(= پارتی) و برابر است با ستپش یا ستپش؛ واژه سفت، بمعنی محکم و سخت همین

کامه است که در شاهنامه نیز بکار رفته است؛ Wolff; GzFSch ص ۵۳۳. : نگه کرد

رستم بدان سرفراز بدان چنگ سفت و رکاب دراز، فرهنگ رشیدی، ص ۸۶۵.

صیغه‌های نامبرده نیز همه از بن مضارعست و حتی مصدر هم از همین بن، و جعلی است؛ بن

ماضی اینها بایستی ستفت و مصدر، ستفتن باشد که در فارسی نو از میان رفته است.

۳۹- متن = *mitr-druc* بجای *mitr-drucih*.

۴۰- متن = *dušxratân*. ۴۱- متن = *dwšytân*; Zaehner این کلمه را

مردمان (= *nšwtân*) خوانده است. و وحرف اول را بخوبی میتوان «دو» خواند،

و همچنین همه را رویهم با اندک تحریفی *Juxtân*، (= جفت + آن)؛ وجود کلمه

«دو» در سر این واژه و یا تغییر لغتی از آن به «جفت» مناسب یا بقیه جمله است چه، از

چهار جفت (= هشت) چیز سخن میرود که جفت جفت نیکنند و تک تک بیفایده. میتوان

نیز پنداشت که دو واژه *juxt* و *nšwtân* در ذهن نویسنده بشکل یک کلمه و باین ریخت در آمده باشد. ۴۲- متن *nē apāk*.

(چون) گنجی^{۴۳} است (از) اهریمن : ۵۵ - خوب گفتاری کش خوب کرداری
همراه نیست بیدینی اشکاره است .

۵۶ - نشان بیدیمان شش است : خوش خیم نمای دژخیم آوازه^{۴۴} ، نیکوکار
نمای (؟) بد کردار ، به کسان گزافه گوی^{۴۵} ، و به خود تنگدست و رادمانند ، بدبخت^{۴۶}
و به دشنام باربردار ، جدا پندار و جدا گفتار و جدا کردار^{۴۷}

۵۷ - سخن کش ، بویژه ، سودی همراه نیست مگوئید - مگر آنکه برای
خرمی ، گوئید - و آنچه راهم که برای خر می گوئید گاه و زمان (= زمان و مکان)
را بنگرید . ۵۸ - چه پناه زبان ، خرد و بیترتن ، فرهنگ و پاداش گرفته ، بهشت ،
و بر گیتی ، خوردن و دادن (است) . ۵۹ - زیرا که هر هنر به خرد و هر خرد به دانش ،
و هر دانش به آزمایش و هر برزش (= بلندپایگی) به خسروی (= نیکنامی) و
هر کار به جهش (= بخت ، سرنوشت) و هر توانگری به خوردن و دادن و هر رامش
به بی بیمی نیاز دارد .

۶۰ - نه بسیار شاد باشید چونتان نیکی (فرا) رسد و نه بسیار اندوهگین باشید
چونتان بدی (فرا) رسد : ۶۱ - چه نیکی و بدی هر دو بمردمان شاید (فراز)
آمدن ۶۲ - به (هر) نیکی که روی آرد به یزدان سپاسداری کنید و یزدان و بهمان
را از آن بهره دهید^{۴۸} و به یزدان بپساید ، چه پاداش از آن جای که باید بیاید ، خود رسد .
۶۳ - بر زمین (کشت و) ورز نیک کنید ، چه هر کس را زیش (= زیستن) و
پرورش از زمین اسپندازمناست .

۴۳ - متن = ganjobar = گنجور . ۴۴ - بدژخیمی مشهور .

۴۵ - متن frāx^v drucišn . ۴۶ = بدجهش ، بددهش نیز میتوان خواند ، و
شاید بددهش را ، در مقابل متحمل دشنام ، بتوان « بدگوی » ترجمه کرد ؛ کسی که نسبت بد
دیگران میدهد و در مقابل بدگویی دیگران متحمل است . ۴۷ - یعنی پندار و گفتار و
و کردارش با یکدیگر و یا با پندار و گفتار و کردار مردم ، هم آهنگ نیست .

۴۸ - متن = کن ، کنید .

۶۴- به آب و آتش و گاو و گوسفند و سگ گناه مکنید (= آزارمرسانید)
 کیتان راه بهشت و گر زمان (= عرش) به بستگی نرسد .
 ۶۵- به کرفه کردن، (به‌روی) آنکه از دور و آنکه از نزدیک فرا رسد، در گشاده
 دارید، چه او که به کرفه (ثواب) کردن، در گشاده ندارد، پس او را در بهشت و گر زمان
 (به‌روی) بیندند .

۶۶- به فرهنگ خواستاری کوشا باشید چه فرهنگ اندر فراخی پیرایه و
 اندر سختی پناه و اندر پریشانی دستگیر و اندر تنگی پیشه (است) ^{۴۹} ، ۶۷- و چون
 بدانستید ، کار بندید ^{۵۰} ، چه بیش دانستن و کم بکار بستن ^{۵۱} گناه بیشتری (دارد) .
 ۶۸- خرد (مرد) بسیار دان چون با نیکی همراه نباشد ، ویر، بیدینی و خرد،
 بیداد گری گردد .

۶۹- به هیچکس افسوس مکنید (طعنه‌منزید) ، چه مرد (مان) افسوسگر،
 افسوس برو بدبخت و نفرین شده باشند، و ایشانرا کمتر فرزندی شایسته‌ارتشتاری بود. ^{۵۲}
 ۷۰- هر روز برای گفتگو به انجمن بهان فراز روید ؛ ۷۱- چه کسی که
 گفتگو را ، بیشتر با انجمن بهان فراز رود، او را کرفه و پارسائی بیش بخشند. ^{۵۳}

۷۲- هر روز سه بار اندرمان آتشان شوید، و آتش را نیایش کنید . ۷۳- چه
 آنکه اندرمان آتشان بیش رود و آتش را بیش نیایش کند ، او را خواسته و پارسائی
 بیش بخشند. ^{۵۴}

۷۴- تن از بزه دروغ و از زن دشتان ^{۵۵} و روسپی به شیر (؟) دور دارید ^{۵۶} و سخت
 پهریزید کیتان ریش به تن و بدی به روان نرسد .

۷۵- همیشه این چند گناه که به پل (چینود) شود ^{۵۷} ساعتی بمهلید (و توبه

۴۹- نک . اندرز پوریوتکیشان، بند ۴۱ و ۴۲ . . ۵۰ - متن = کار
 ازش کن . ۵۱ - متن = وروستن = گروستن = گرویدن ۵۲ - نک . اندرز
 پوریوتکیشان بند ۴۳ . ۵۳ - نک همو بند ۴۴ . ۵۴ - نک همو بند ۴۵ .
 ۵۵ - حائضه . ۵۶ - متن = بوید ؛ واژه‌ای که به « به شیر » ترجمه شده است
 در متن = piminitak ؛ پیم = شیر . آیا میتوان آنرا به‌دوشنده، ورکش کننده، اخاذ،
 معنی کرد؟ سنج ؛ harlot in milk = Zaehner . ۵۷ - منجر رسیدن به پل برای بادافراه شود.

کنید) کتان دین ویژه مزدیسنان همال^{۵۸} نبود^{۵۹}.

۷۶- تن مرگمند (است) ، روان بین و کرفه کن چه روان (جاوید) است نه
تن ، مینو (جاوید) است نه گیتی^{۶۰} . ۷۷- تن را ، آزرَم روان بمهلید و مفراموشید
آزرَم کس(ان) و فرسایش مال گیتی را^{۶۱} و دل بر آن بر آن چیز مبندید . کتان تن به
پل و روان به بادافراه رسد^{۶۲} . ۷۸- مهر کسی را ، آزرَم روان بمهلید . کتان بنا کام
بادافراه گران رسیدن^{۶۳} نباید .

انوشه روان باد آزرمدمارسپندان که این اندرز کرد و این فرمان داد .
فرجامبدبه درود و شادی .



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۵۸- حریف = دشمن. ۵۹- سنج . پوریوتکیشان بند ۳۶ . ۶۰- نک همو، بند
۵۵ ، درینجا نیز، چون در بند یادشده، متن = تن مرگمند ، ۶۱- نک همو بند ۵۶ و حاشیه .
۶۲- نک همو بند ۵۷ : دل بر آن چیز مبندید، در متن = کام بر آن چیز مبرید .
۶۳- متن = گذاشتن